

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۲، شماره ۴۶، زمستان ۱۳۹۹، صص ۳۵-۶۰

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۱۲، تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۱۹

بررسی نقش دستار در هویت‌سازی فرهنگی پوشش مردان عصر صفوی

با تکیه بر شعر صائب تبریزی

نسرین رضازاده<sup>۱</sup>، دکتر مریم محمدزاده<sup>۲</sup>، دکتر رامین صادقی‌نژاد<sup>۳</sup>



## چکیده

در بررسی جریان هویت‌سازی چون پوشش و آرایش، پوشیدنی‌ها و از آن میان، تنپوش‌های بالاتنه، بویژه سرپوشی چون دستار و رنگ، جنس، شکل، اندازه و آرایش آن، در قیاس با تنپوش‌های دیگر، نقش بسزایی در شکل‌گیری هویت فرهنگی مردان در جوامع مختلف داشته است. یکی از اعصاری که بیش‌ترین تأثیر فرهنگی- اجتماعی را از این پوشش هویت‌ساز، به خود دیده، عصر صفوی است. پرسش اصلی این نوشته که درصدد یافتن پاسخی بدان به شیوه توصیفی- اسنادی برآمده‌ایم؛ آنست که شعر دوره صفوی، بعنوان بخش مهم و گسترده‌ای از اسناد و منابع تاریخی؛ می‌تواند نقش دستار و آرایش آن در ایجاد و شکل‌گیری هویت فرهنگی جامعه در بین مردان این دوره را نشان دهد؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد، شعر دوره صفوی، علی‌الخصوص صائب تبریزی، یکی از غنی‌ترین منابع و اسناد، برای بررسی‌های تاریخی- اجتماعی، از جمله پوشش و آرایش، و دستار، شاخص‌ترین و بااهمیت‌ترین و پوشش هویت‌بخش مردان در دوران صفوی است. **واژگان کلیدی:** پوشش، دستار، عصر صفوی، عمامه، هویت.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.

shamsi\_yousef@yahoo.com

<sup>۲</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران. (نویسنده مسئول)

ay\_maryam@yahoo.com

rsns1970@gmail.com

<sup>۳</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.

## مقدمه

پوشاک، مجموعه‌ای از نشانه‌های زبانی و مادی است؛ ازین روی جنس، شکل، رنگ، اندازه، دوخت و آرایش هر بخشی از جامه، بیانگر افکار، باورها، جایگاه، پایگاه، شخصیت، طبقه، گروه، منش، منزلت اجتماعی و هویت افراد در گروه‌های اجتماعی است. در زندگی روزمره، مردم قومیت‌های مختلف، اغلب از وضعیت ظاهری لباس‌های خود شناخته می‌شوند؛ با نگاهی به سر و وضع مردم، به سادگی می‌توان به هویت افراد پی برد.

از آنجایی که نگاه آدمی، در وهله اول به بالاتنه و بویژه سر و روی مردمان می‌افتد تا به تن‌جامه‌های ایشان؛ سرجامه‌هایی چون دستار و عمامه در میان مردان و روسری و روبنده در زنان، بیشتر در معرض دید و داوری قرار می‌یابند.

در این میان، دستار مردان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است؛ چرا که زنان به خاطر شرایط اجتماعی و سنت‌های حاکم در جامعه مرد سالارانه ایران، امکان چندانی برای حضور فعال در کوچه و بازار و دیده شدن در جامعه را نداشته‌اند.

دستار و عمامه، از منحصر بفردترین پوشش‌های سر مردان در تمام دوره‌های تاریخی ایران بوده است؛ اما عصر صفوی، به خاطر رفت و آمد سیاحان و جهانگردان و آشنایی ایرانیان با پوشش اروپاییان، دارای ویژگی خاصی می‌باشد.

این دوره در واقع، مرحله گذار جامعه سنتی ایران به جامعه مدرن، به حساب می‌آید. با بررسی، دستار مردان در عصر صفوی، می‌توان به اهمیت، جایگاه و نقش آن، در شکل‌گیری هویت مردان عصر صفوی، پی برد. از طرفی، رمزگشایی نشانه‌های نمادین دستار و آرایش آن، مستلزم درک رفتارهای اجتماعی و فرهنگی مردم و شناخت نظام دینی، اعتقادی و باورهای است که ارزش خود را از درون آن جامعه گرفته است. برخلاف انتظار، سیاحان و جهانگردان، اطلاعات خوب و مفیدی در مورد پوشش مردان، بویژه دستار ارائه ندادند.

این موضوع ریشه در عدم آشنایی و نشست و برخاست ایشان با مردم معمولی دارد؛ چرا که ایشان اغلب اوقاتشان را در مجالس اعیان و اشراف و بزم‌های درباری گذرانده‌اند. یکی از بهترین منابعی که می‌تواند اطلاعات جامع، مفید و دقیقی، از این سرجامه نمادین و هویت ساز عصر صفوی، در اختیار پژوهشگران قرار دهد؛ دیوان صائب تبریزی است.

صائب، با نگاه موشکافانه و دقیق خود، در دستار و عمامه اصناف و طبقات مختلف اجتماعی عصر خود، اطلاعات گران بها و ارزشمندی از اندازه، رنگ، شکل و بویژه آرایش دستار مردان این عصر به دست داده است.

از آنجایی که کتاب‌های جامع و دقیقی در مورد پوشش عصر صفوی و بویژه دستار نوشته نشده و اطلاعات انعکاس یافته از مشاهدات سیاحان و جهانگردان عصر صفوی منحصر به درباریان و طبقات اعیان و اشراف بوده است؛ لذا ضرورت دارد اطلاعات مندرج در دیوان صائب که حاوی معلومات با ارزش، جالب و گسترده‌ای از اندازه، جنس، رنگ، شکل و بویژه آرایش دستار، طرز بستن دستار طبقات، اصناف، صاحبان پیشه و حرف و مردمان عادی کوچه و بازار و مشاهدات روزمره وی از رفتار و آداب و رسوم و خرافات و باورها و اعتقادات و مشاهدات اجتماعی وی پیرامون دستار است؛ مورد مطالعه قرار گیرد. این موضوع می‌تواند در تکمیل مطالعات حوزه جامعه‌شناختی ادبیات و سایر علوم اجتماعی دوران صفوی مورد استناد و استفاده قرار گیرد.

### پیشینه تحقیق

جعفرپور و نوری (۱۳۸۵) در بخشی از مقاله‌ای با عنوان «وضعیت پوشاک زنان در عصر صفوی با تکیه بر سفرنامه نویسان فرنگی» تأکید کرده‌اند که سیاحان مسلماً بر اثر وضع اجتماعی به ندرت با زنان ایران برخورد داشته‌اند؛ از این رو، کمتر توانسته‌اند به‌طور مستقیم از آرایش آنها چیزی دیده باشند. اطلاعات آنان بیش تر بر مبنای گزارش کسانی است که با آنان رفت و آمد داشته‌اند؛ ولی از لحاظ پوشاک باید گفت آنان را در بازارها می‌دیدند و از قرار معلوم در فروش آنها نیز دخالت‌هایی داشته‌اند.

کاظمی (۱۳۸۸) در کتابی با عنوان «آرایش و پوشش زنان از عهد مغول تا پایان دوره قاجار»، بدون پرداختن به شکل، خصوصیات شمایل و ظاهر البسه دوران صفوی، صرفاً از دیدگاه ارزشی به بحث حجاب و پوشش زنان در این دوران پرداخته است.

آقابیکگی (۱۳۹۲) در بخشی از مقاله‌ای با عنوان «پوشاک زنان گرد ایران در سفرنامه‌های دوره صفوی تا پایان پهلوی»، مشاهدات سیاحان در خصوص پوشاک کردها در ادوار

مختلف تاریخی، ارائه کرده است. یوسف‌پور و فیاض انوش (۱۳۹۵) در چکیده مقاله خود با عنوان «بررسی تاریخی پوشش سر در عصر تیموریان» تأکید کرده‌اند که پوشش سر در هر قوم و ملتی بیانگر مراتب و جایگاه اجتماعی اشخاص در آن جوامع می‌باشد. همواره ارتباط مستقیمی میان پوشش سر و منزلت اجتماعی افراد جامعه در تاریخ ایران برقرار بوده است. پوشش سر در تاریخ پوشاک ایران به عنوان یکی از مباحث فرهنگی و اجتماعی جایگاه مهم ولیکن ناشناخته دارد.

### روش تحقیق

با توجه به ماهیت پژوهش، که تاریخی و بر اساس اسناد مکتوب و ابیات موجود در دیوان صائب به عمل آمده است، بهترین شیوه پژوهش قابل استفاده در این مطالعه، شیوه توصیفی-اسنادی است که به صورت کتابخانه‌ای اجرا شده است.

از آنجایی که محدودیت آئین نامه‌ای صفحات مقاله، مانع از آوردن کامل ابیات بسیار، در این جستار بود؛ فقط به شماره قسمت و شماره غزل با حروف اختصاری «ق» و «ش»؛ بر اساس ابیات دیوان صائب در نرم افزار «دُرچ ۴»، بسنده شده؛ اما تمام ابیات مورد بررسی، در رساله محفوظ و در دسترس علاقه‌مندان است.

### مبانی تحقیق

در لغتنامه دهخدا ذیل واژه دستار می‌خوانیم: پارچه‌ای که با آن دست و صورت را پاک یا خشک می‌کنند. شال سر. عمامه یا هر چیزی که به دور سر پیچند (ر.ک: دهخدا) در فرهنگ معین ذیل این واژه، آمده است: مندیل، روپاک، پارچه‌ای که به دور سر پیچند، عمامه (ر.ک: معین). آنچه در این تعاریف، ناقص به نظر می‌رسد آنست که این پارچه را همواره به تنهایی به دور سر نمی‌پیچیدند و بیش‌تر اوقات، عرقچین یا کلاهی در میان بوده تا این پارچه به دور آن پیچیده شود. در فرهنگ البسه مسلمانان، به واژه «دستار» که فارسی است، اشاره‌ای نشده؛ اما ذیل واژه «عمامه»، به دو معنی، اشاره شده است. عمامه کامل، شامل عرقچین با قطعه پارچه‌ای که به دور آن می‌پیچیدند؛ که بدان «عمه» نیز گفته می‌شد. دیگری، قطعه پارچه‌ای

که چندین بار به دور عرقچین، پیچیده می‌شود (ر.ک: دُزی، ۱۳۴۵: ۲۸۸). عمامه‌ای که پیامبر (ص) به سر می‌گذاشتند، السحاب (ابر) نامیده می‌شد و آن را به حضرت علی بخشید (ر.ک: همان: ۲۸۹، به نقل از عیون‌الاثَر، نسخه خطی: ۳۴۰).

در «حلیة‌المتقین» آمده است: «حضرت رسول (ص)، عمامه حضرت علی (ع) را به دست مبارک خود پیچید و یک سر عمامه را از پیش رو آویخته و طرف دیگر را به اندازه چهار انگشت کوتاهتر از پشت سر آویخت و بعد از دعایی فرمود: همیشه چنین کنید» (مجلسی، ۱۳۶۹: ۹). آویزان گذاردن یک سر پارچه عمامه، رسمی بسیار قدیم بوده است که هنوز در ایام ما وجود دارد و این سر را عذبه یا ذُوبه نامند (ر.ک: همان: ۲۹۰). عمامه، معمولاً به رنگ سفید است و از پارچه «موسلین» ساخته می‌شود؛ اما آن را از پارچه‌ها و رنگ‌های دیگر نیز می‌سازند. (ر.ک: میدانی، ۱۳۶۶: ۱/۳۳۳). عمامه فقیهان، خیلی بزرگ‌تر از عمامه دیگران بوده است. مسلمانان، عموماً و فقیهان، خصوصاً اندازه عمامه را مُعرّف درجه احترام خود می‌دانستند (ر.ک: قاسم عبده، ۱۳۹۶: ۲۴۶-۲۴۵).

سادات یا بازماندگان پیامبر (ص) عمامه سبز بر سر می‌گذاشتند؛ اما در قدیم یک تگّه پارچه سبز به عمامه خود وصل می‌کردند. شرفیایان از عمامه بعنوان جیب استفاده می‌کردند؛ زیرا می‌توان چیزهایی در آن پنهان کرد. در هزار و یک شب، می‌خوانیم: «نورالدین نامه را گرفت، آن را بوسید و در عمامه خود جای داد.» (هزار و یک شب، ۱۳۹۰: ۱/۳۱۳).

به باور دُزی، این پوشش سر، مخصوص مردان است و این فکر را که زنان نیز عمامه بر سر می‌گذاشته‌اند؛ باید از سر دور کرد. در شرق، وقتی مُتوفی مرد است؛ بر سنگ گور او شکل یک عمامه را نقش می‌کنند؛ بدین ترتیب به آسانی می‌توان گور یک مرد را از قبر یک زن تمیز داد (ر.ک: دُزی، ۱۳۴۵: ۲۹۳).

برخلاف عقیده دُزی که پوشیدن دستار را منحصر به مردان می‌داند، در کتاب «تاریخچه پوشش سر»، در ارتباط با دستار بستن زنان در عهد صفوی، می‌خوانیم: «نحوه بستن دستار شیوه خاصی دارد، چون قسمتی از گردن را می‌پوشانید و لایه‌های زیاد آن سر را در قسمت‌های مختلف تاج، احاطه می‌کرده است. قسمتی از آن دور سر و قسمتی دیگر پشت گردن، آویزان بوده و استفاده از آن در بین زنان و مردان رایج بوده است» (شهبانی، ۱۳۷۴: ۱۳۱).

در «حدود العالم من المشرق الى المغرب»، اشاره شده است: «اشخاصی بودند که حرفه آنان عمامه‌پیچی بود و از این راه ارتزاق می‌کردند» (حدود العالم، ۱۳۷۲: ۱۳۹). شیوه بستن پارچه به دور کلاه، به صورت دستار، در عهد صفوی متنوع و نیز نوع پارچه‌های مورد استفاده؛ متفاوت بوده است. در عهد صفوی برای دستار، غالباً از پارچه‌های راه‌راه و چهارخانه یا یکرنگ استفاده می‌کردند. کلاه دستار از جنس نمد بوده و نواری، چند بار گرد آن پیچیده شده، پری جلوی کلاه و گل و گیاهی کنار دستار قرار می‌گرفته است. انتهای حاشیه دستار نیز فقط برای همین منظور طراحی می‌شده است. در برخی از عمامه‌ها قسمت جلو، بلند و با ترک‌های منظم و منسجم پیچیده شده است و پارچه دستار به حالت آزاد و شل دور کلاه قرار دارد (ر.ک: شهشانی، ۱۳۷۴: ۱۳۰-۱۲۹).

در سفرنامه دل‌واله (Pietro Della Valle)، درباره پوشش سر دوره صفویه، گزارش شده است: «مردان همیشه عمامه با زمینه سفید و راه‌راه رنگی بر سر دارند و بندرت عمامه سفید رنگ بر سر می‌گذارند. اعیان شهر نیز بر عمامه خود گل‌دوزی با نخ طلایی و نقره‌ای می‌کردند» (دل‌واله، ۱۳۷۵: ۲۰۶-۲۰۵). در سفرنامه «الٹاریوس» (Adam Olearius) نقل شده است: «کلاهی در آن روزگار به نام مندیل و عمامه سفید با راه‌راه رنگارنگ از پارچه نخی یا ابریشمی رایج بوده است. پارچه را گلدوزی می‌کردند؛ ولی عمامه غلما سفید بود و بعضی یک قطعه پارچه ابریشمی بر مندیل می‌بستند که بر روی شانه‌ها می‌افتاد. سادات هم از پارچه ابریشمی سبز استفاده می‌کردند و اعیان ایرانی، کلاه آستر دار بر سر می‌گذاشتند و در قسمت بیرون کلاه، پوست بره بخارا می‌دوختند» (اُلتاریوس، ۱۳۶۳: ۸۷۹). شاردن (Jean Chardin)، در سفرنامه خود نوشته است: «...جنس دستارها از کتان سفید و ژمخت است و روی آن پارچه ابریشمی لطیف یا زربفت می‌بندند. روحانیان نیز روی کتان ژمخت آقابانوی سفید بسیار نازکی می‌پیچند و حدود شانزده سانتیمتر از دو انتهای این پارچه، گلدارست که وقتی دستار را بر سر می‌بستند این دو انتها همانند جیقه‌ای از میان دستار بیرون می‌آمد.» (شاردن، ۱۳۴۹: ۱۶۲).

### پوشش و هویت فرهنگی

هویت، یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم در حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی است. در یک نگاه کلی می‌توان: «هویت را حاصل دیالکتیک ذهنی و ساختار اجتماعی و فرهنگی، قلمداد

کرد» (آشنا و روحانی، ۱۳۸۹: ۱۵۷). در ارتباط با فرهنگ نیز نوشته‌اند: «آن کلیت پیچیده‌ای است که شامل اعتقادات، هنر، اخلاقیات و قانون و آداب و رسوم و هرگونه توانایی و عاداتی می‌شود که انسان بعنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند» (گودرزی، ۱۳۸۴: ۲۳-۲۲).

فرهنگ، مهم‌ترین و غنی‌ترین منبع هویت می‌باشد و افراد و گروه‌ها همواره با توسل به اجزاء و عناصر فرهنگی، هویت می‌یابند. به بیان دیگر فرهنگ هم تفاوت‌آفرین است و هم انسجام بخش (ر.ک: تاجیک، ۱۳۸۴: ۴۹).

در حقیقت، هویت فرهنگی، برآیند تصاویری است که شخص از پوشش و آرایش خود و دیگران از رفتار و خلق و خوی وی ارائه می‌دهند. پوشش، بعنوان یک شأن انسانی، نمودی از هویت فرهنگی، به شمار می‌رود؛ بنابراین ارتباط هویت فرهنگی با صورت ظاهری پوشش، برآمده از رفتار بشری و بخش ذاتی آن که محتوای عمیق‌تری نسبت به ظاهر پوشش دارد؛ مرتبط با خلق و خوی انسانی است (ر.ک: مونس، ۱۳۹۶: ۱۳). اهمیت پوشاک بمتابه شناسه هویتی، تا اندازه‌ای حساس است که حتی عده‌ای معتقدند چیرگی فرهنگی و سلطه‌پذیری، در وهله نخست از طریق انتقال پوشاک صورت می‌گیرد و می‌توان با تغییر پوشاک افراد یک جامعه، نوع و شیوه زندگی آنها را دگرگون کرد (ر.ک: شریعت‌زاده، ۱۳۶۹: ۴۱).

اعضای هر جامعه از راه نشانه‌های نمادین جامعه‌ای که بر تن دارند؛ میان خود، نظام ارتباطی فرهنگی ویژه‌ای برقرار می‌نمایند. بررسی تنپوش‌ها، برای درک عملکرد اجتماعی و فرهنگی پوشش، یکی از بهترین راه‌های شناخت جایگاه و اهمیت آنها در تبیین هویت بخشی اعضای جامعه و آشنایی با اجزاء و عناصر آن در شکل‌گیری هویت فردی و اجتماعی افراد در طبقات اجتماعی است.

### تاریخچه اجمالی پیدایش و گسترش دستار و عمامه از آغاز تا عصر صفوی

کسانی که روند پیدایش «عمامه» را بررسی می‌کنند؛ این موضوع را صرفاً رهاورد اسلام نمی‌دانند (ر.ک: متین، ۱۳۸۳: ۹)؛ نقش برجسته سارگون دوم در «خورساباد»؛ در سده هشتم پیش از میلاد، نشان می‌دهد مردان، موی‌بندی نواری به دور سر می‌پیچیده‌اند (ر.ک: همان: ۱۲).

مردان مادی، کلاه‌های ساده نمدی، بر سر می‌گذاشتند (ر.ک: همان: ۱۶) و مردان پارسی، کلاهی به شکل باشلقی از جنس نمد یا چرم یا ابریشم یا کلاه گرد و ساده بر سر می‌نهادند که عیناً در حال حاضر، مردان فارس و بختیاری به کار می‌برند و خاستگاه آن را عیلام در بین‌النهرین می‌دانند (ر.ک: دانشنامه ایرانیکا، ۱۳۸۲: ۷/۷۲۴)؛ جدا از نوارهای پهن یا باریکی که سربازان پارسی بطور ساده به دور موهای سر می‌بستند، باید از کلاه‌های ساده و استوانه-ای شیاردار که صاحب‌منصبان پارسی به سر می‌گذاشتند؛ نام‌برد که به گفته هروودوت (Herodotus)، به آن «کیرباسیا» می‌گفته‌اند (ر.ک: همان: ۷۲۷).

از عمده سربندهای ساسانی، می‌توان از کلاه بلند گردی، نام برد که به سبک پارت‌ها با حفاظ گردن یا بدون آنست و گاه توسط نوارهایی بلند و باریک گره می‌خورد و تزئین می‌گردید (همان: ۷۴۵). در دوره عباسیان، باید به کاربرد گسترده «طیلسان» یا شال سری که دور عمامه، پیچیده می‌شد؛ اشاره کرد که زعمای مذهبی در نواحی شمالی و شرقی ایران و مردم عادی در منطقه فارس آن را می‌پوشیدند (ر.ک: دائرةالمعارف اسلام، ۱۳۸۰: ۵/۷۴۸).

اتینگهاوزن (Ettinghausen) معتقد است: «تداوم استفاده از عمامه در ایران در سده‌های ششم و هفتم قمری چندان رواج نداشته است (ر.ک: اتینگهاوزن، ۱۹۷۲: ۹۷-۷۵). در دوره استیلای مغولان و عصر تیموریان، عمامه، کم‌کم جای کلاه‌های سلجوقی و مغولی را گرفت؛ زیرا کلاه را نشانی از کُفر و الحاد و دستار و عمامه را نمادی از ایمان به اسلام می‌دانستند (محمدحیدر، ۱۹۷۰: ۵۸). در دوره صفوی، عمامه‌ها را به دور کلاه نمدی دوازده ترکی که آرایه‌ای ته مناری و بلند و نوک‌تیز داشت و گاه مُزین به پره‌های زینتی بود؛ می‌پیچیدند (ر.ک: دانشنامه ایرانیکا، ۱۳۸۲: ۵/۷۸۷)، به این عمامه (دول بند) و به کلاهی که هسته مرکزی این عمامه را تشکیل می‌داد؛ «تاج صفوی»، می‌گفتند که بطور معمول قرمز و گاه نیز آبی رنگ بود. رنگ قرمز، مشخص‌کننده صفویان و پیروان تشیع بود و اهل تسنن آنها را قزلباش (کلاه سُرخ)، لب داده بودند (ر.ک: دائرةالمعارف اسلام، ۱۳۸۰: ۵/۷۴۹).

## بحث

### معلومات ارائه شده در ابیات صائب تبریزی

در این قسمت از مطالعه، ابیاتی از دیوان صائب تبریزی که حاوی اطلاعات و معلوماتی در



مورد دستار بوده، در سه بخش کلی: الف) دستار و اندازه، جنس، رنگ، شکل، قسمت‌های مختلف و شیوه پچیدن و تزئینات آن؛ ب) دستار و طبقات اجتماعی و اصناف و پیشه‌ها و رفتار و آداب و سلوک و منش و خُلق و خوی ارباب عمام و علما و زاهدان و عارفان و عاشقان و آزادگان و گدایان و موضوعات مربوط به ایشان؛ ج) دستار و مشاهدات اجتماعی صائب از اتفاقات روزمره کوچه و بازار، چون: باورهای عامیانه و خرافات، اعتقادات، آداب و رسوم و گفتار و طرز تلقی و برداشت مردم از دستار و دستار بندان؛ تمثیل و کنایات کاربردی مردم با محوریت دستار، اشاره شده است.

### الف) اجزای دستار:

قسمت‌های مختلف دستار، عبارتند از: پیچه، چشم، طرف یا گوشه، طره یا دنباله، عقده یا گره و کلاه.

- پیچه یا پیچش دستار: کاکل را نمی‌توان زیر پیچه دستار، نهان کرد (ق: ۱؛ ش: ۳۸۸)؛ شعله مغزان، کاری با پیچش دستار ندارند (ق: ۲؛ ش: ۴۶۴)؛ شور مغز از پشت پیچه دستار نیز معلوم می‌شود (ق: ۴؛ ش: ۲۸۹). مستی از ریختن پیچش دستار نمایان می‌شود (ق: ۴؛ ش: ۶۵۵).

- چشم دستار: چشم دستار از نحوه پیچش دستار ایجاد می‌شود و به چشم سفیدی شباهت دارد: چشم ساکنان بیت‌ال‌حزن در آرزوی بوی پیراهن چون چشم دستار سفید شده است (ق: ۱؛ ش: ۲۷۶). چشم سفید دستار، چراغ پیرکنعان را روشن می‌کند (ق: ۴؛ ش: ۴۹۵)؛ چشم یعقوب (ع) چون چشم دستار سفید بود (ق: ۹؛ ش: ۹). گاهی همین پیچه چشم مانند، به دهان خندان دستار نیز تعبیر شده است: خنده دستار را از سر عقل می‌رباید (قصیده).

- طرف یا گوشه دستار: بلند هم‌تان، حتی لاله خورشید را ننگ طرف دستار خود می‌شمارند (ق: ۲؛ ش: ۲۷۶)؛ گل گوشه دستار با دیدن چهره گل لاله از حیا آب می‌شود و بر زمین می‌ریزد (ق: ۲؛ ش: ۱۲۹). گوشه دستار اگر چه باغ بهشت است اما زندان گل است (ق: ۲؛ ش: ۶۸۱). مرغ دست‌آموز در گوشه دستار مردم سیر می‌کند (ق: ۴؛ ش: ۲۱).

گل گوشه دستار، زود از رنگ و بو می‌افتد (ق: ۴؛ ش: ۳۹۹). لاله طرف کلاه از شوق گل دستار، نعل در آتش دارد (ق: ۴؛ ش: ۶۳۴). گلی که رنگ بیش‌تری دارد؛ بیش‌تر به سیر گوشه

دستار می‌آید (ق: ۴؛ ش: ۷۹۶). گل گوشه دستار هر دم به رنگی می‌نماید (ق: ۵؛ ش: ۹۴). گل برای رساندن خود به گوشه دستار، زَر (خرده) خود را در دامن گلچین می‌ریزد (ق: ۵؛ ش: ۲۱۰). فریب گوشه دستار اعتبار را مخورید که غنچه در بغل خار تازه‌تر می‌ماند (ق: ۵؛ ش: ۶۸۸).

گوشه دستار عشق به هرگلی، حتی لاله خورشید، سر فرو نمی‌آورد (ق: ۷؛ ش: ۲۷۰). گل برگوشه دستار، جلوه دیگری دارد (ق: ۷؛ ش: ۴۳۲). داغ لاله‌ای که به گوشه دستار می‌زنند از چشم شور (بد) نمک‌سود می‌شود (ق: ۸؛ ش: ۱۷۸). اول باید دهان را از بدگویی مردم پاک کرد؛ سپس بر گوشه دستار خود مسواک زد (ق: ۸؛ ش: ۴۵۷). می‌توان از آنکه از گرانی گل گوشه دستار خود شکوه دارد؛ گله کرد (ق: ۹؛ ش: ۶۱). از بس غنچه به گوشه دستار می‌زنند که گل به دامان نمی‌رسد (ق: ۹؛ ش: ۲۳۵).

- **طرّه یا دنباله دستار:** طرّه دستار، مانع سیر مُجرّدان (عارفان) است (ق: ۲؛ ش: ۴۶۱)؛ برای دستار، طرّه‌ای بهتر از گل نیست؛ از این روی می‌توان شاخه گل را به زمین زد (ق: ۸؛ ش: ۴۵۶). آنان که تن به زینت ظاهر می‌دهند آخر چون طرّه بر سر دستار می‌روند (قصیده).

- **عقده یا گره دستار:** کسی که در عقده بزرگی دستار مانده از سیر عالم اسرار غافل می‌ماند (متفرقات). باید علاقه دستار را گشود تا همانند سر شمع، خرج گاز (قیچی) نشود (ق: ۱؛ ش: ۷۰۷)؛ کار صلاح، از گره عمامه زاهدان در گره افتاده است (ق: ۳؛ ش: ۶۷۸). کسی که در عقده (گره) بزرگی دستار مانده است؛ از سیر عالم اسرار غافل می‌ماند (متفرقات).

- **اندازه دستار:** صائب در ابیات ذیل، بصورت مستقیم و غیر مستقیم، به اندازه دستار اشاره کرده است: پایه گفتار واعظ، به بلندی دستارش وابسته است (ق: ۳؛ ش: ۵۲۴).

اگر بزرگی دستار نشانه صلاحیت باشد؛ ای بسا میّت که بدون کفن باید به خاک رود (ق: ۳؛ ش: ۷۵۳). اگر زاهد به بزرگ کردن عمامه خود ادامه دهد؛ برف ریا، محراب و منبر را سفید خواهد کرد (ق: ۴؛ ش: ۳۷۴).

فریب عمامه بزرگ زاهد را نباید خورد زیرا در گنبد نیز صدا بسیار انعکاس می‌یابد (ق: ۴؛ ش: ۴۰۸). عمامه بزرگ زاهد، کفن و دفن مردگان بسیاری را تکافو می‌کند (ق: ۴؛ ش: ۶۹۰).

اگر فضیلت به بزرگی عمامه باشد؛ گنبد مسجد شهر از همه فاضل ترست (ق: ۵؛ ش: ۱۸۳). آزادگان، تحمّل گرانی دستار را ندارند (ق: ۸؛ ش: ۲۱۲). اگر عمامه زاهدان اینگونه بزرگ شود؛ مثل گنبد مساجد همه محراب را فرا خواهد گرفت (ق: ۹؛ ش: ۲۷۳).

- جنس دستار: در شعر صائب در مورد جنس خود دستار، به مورد مشخصی اشاره نشده است؛ اما جنس طرّه دستار معمولاً زرین و زرنگار است: از نظر اهل ظاهر، طرّه دستار، باید زرنگار باشد (ق: ۲؛ ش: ۴۹۲). طرّه زرین دستار از سیاهی دل زاهد نمی‌کاهد (ق: ۶؛ ش: ۵۵۲). عاشقان روی زرد، نمی‌توانند مثل بی‌غمان طرّه دستارشان را زرین کنند (ق: ۷؛ ش: ۶۴۹).

- رنگ دستار: از اشارات مستقیم و غیرمستقیمی که از شعر صائب، برداشت می‌شود؛ رنگ دستار، سفید بوده است: چشم ساکنان بیت‌الحزن در آرزوی بوی پیراهن، چون چشم دستار سفید است (ق: ۱؛ ش: ۲۷۶).

رنگ دستار، همانند جامه احرام سفید است (ق: ۱؛ ش: ۳۰۵). باید به دل پاک نظر کرد نه به دستار سفید (ق: ۲؛ ش: ۶۴۴). چشم سفید چون دستار، می‌تواند بوی پیراهن یوسف را بیابد (ق: ۳؛ ش: ۷۵۳). از گریه بسیار، چشم چون دستار سفید می‌شود (ق: ۳؛ ش: ۷۵۵). امروز از بنای استوار و محکم شرع؛ غیر از گنبد برفین دستار، چیزی باقی نمانده است (ق: ۴؛ ش: ۶۷). بوی پیراهن یوسف با چشمی چون چشم دستار سازگار است (ق: ۴؛ ش: ۶۰۴). نافه بمحض جدا شدن از آهو چون دستار مویش سفید می‌شود (ق: ۴؛ ش: ۶۰۸). بوی پیراهن یوسف را چشم سفید دستار درخور است (ق: ۵؛ ش: ۲۶).

با سفید کردن دستار، سیاهی از دل زاهد بیرون نمی‌شود (ق: ۵؛ ش: ۴۵۲). ساقی وقتی پنبه از سر مینا می‌گیرد؛ رنگ عقل و هوش چون رنگ دستار سفید می‌شود (ق: ۶؛ ش: ۵۱۷). نسیم مصر از گریبانی سر بیرون می‌آورد که چشمش چون دستار صبح سفید باشد (ق: ۷؛ ش: ۵۵۹). دنیا همانند دستار تعین، کوه پُر برف و سردیست (ق: ۸؛ ش: ۸۵). چشمی که چون دستار سفیدست، نیاز به نسیم پیراهن دارد نه سُرْمه (ق: ۸؛ ش: ۵۶۰). دیده شکوفه چون دستار سفید است (ق: ۹؛ ش: ۲۳۶).

- آرایش دستار: معمولاً هر زرق و برق و نواری را به طرّه دستار می‌بسته‌اند. زینت طرّه

دستار، مانع سیر مُجرّدان (عارفان) است (ق: ۲؛ ش: ۴۶۱). طرّه دستار برآق و هوش رُباست: برق طرّه دستار آدمی را از راه به در می‌برد (ق: ۹؛ ش: ۵۴۲). گاهی برای زینت طرّه دستار از بال و پر پرنندگان استفاده می‌شده است: اگر بال هُما طرّه دستار هم شود؛ تن در ته دیوارِ شکسته است (ق: ۵؛ ش: ۳۵۱). سایه بال هُما و طرّه دستار یار بر سر اقبال به توافق رسیده‌اند (ق: ۹؛ ش: ۶۰).

**استفاده از گل و گیاه در آرایش دستار:** تنوع گل‌ها و معلوماتی که صائب از زینت طرف و گوشه دستار با انواع گل‌های فصلی ارائه داده؛ بسیار قابل توجه و گسترده است: گل سرخ و گل نرگس، زینت دستار است (ق: ۱؛ ش: ۲۱). گوشه دستار، جلوه‌گاه گل‌هاست (ق: ۱؛ ش: ۵۷). گل گوشه دستار، از نسیم بهار آشفته نمی‌شود (ق: ۱؛ ش: ۲۴۸). گل از اشتیاق قرار گرفتن در گوشه دستار؛ خود را به بازار می‌رساند (ق: ۱؛ ش: ۴۹۹).

گل سر دستار، انگشت‌نما می‌باشد (ق: ۱؛ ش: ۵۰۱). بلندهمتان، حتی لاله خورشید را ننگ طرف (گوشه) دستار خود می‌شمارند (ق: ۲؛ ش: ۲۷۶). شوق آمدن گل به بازار، به مستان، فرصت پیچیدن دستار را نمی‌دهد (ق: ۲؛ ش: ۳۵۲). اعتباریات، چون گل دستار، یک نفس، بیش‌تر نمی‌پایند (ق: ۲؛ ش: ۵۱۸).

گل گوشه دستار با دیدن چهره گل لاله از حیا آب می‌شود و بر زمین می‌ریزد (ق: ۲؛ ش: ۱۲۹). اگرچه حُسن از آرایش بی‌نیاز است؛ اما جای خالی گل را هم بر بالای دستار نمی‌توان دید (ق: ۲؛ ش: ۲۳۷). گوشه دستار اگر چه باغ بهشتست؛ اما زندان گلست (ق: ۲؛ ش: ۶۸۱).

گل‌های شوخ (جذاب و خوش رنگ) بر سر دستار خوش‌تر جلوه می‌کنند (ق: ۳؛ ش: ۲۹۶). باید از آرایش دستاری که از گل‌های آن، بوی بی‌وفایی می‌آید؛ صرف‌نظر کرد (ق: ۴؛ ش: ۳۴۴). خارِ پاروزی گل دستار می‌شود (ق: ۴؛ ش: ۴۴۱).

گل گوشه دستار، زود از رنگ و بو می‌افتد (ق: ۴؛ ش: ۳۹۹). لاله طرف کلاه از شوق گل دستار، نعل در آتش دارد (ق: ۴؛ ش: ۶۳۴). گل گوشه دستار هر آن به رنگی می‌نماید (ق: ۵؛ ش: ۹۴). اگر گل از شتاب بهار آگاه بود، به آرایش دستار نمی‌پرداخت (ق: ۵؛ ش: ۱۸۷). گل

برای رساندن خود به گوشه دستار، زر (خرده) خود را در دامن گلچین می‌ریزد (ق: ۵؛ ش: ۲۱۰).

اگر به صورت دیبا نگاه تلخ کنید، گل دستار رنگ می‌بازد (ق: ۵؛ ش: ۶۰۰). فریب گوشه دستار اعتبار را مخورید که غنچه در بغل خار تازه‌تر می‌ماند (ق: ۵؛ ش: ۶۸۸). برگ سبزی برای آرایش دستار فقرا، کافیست (ق: ۶؛ ش: ۶۷۱). خودآرایی عاقبت ندارد؛ چنانکه گل برای رنگین کردن دستار به خون خویش می‌غلتد (ق: ۷؛ ش: ۱۱۲).

گوشه دستار عشق به هرگلی حتی لاله خورشید، سر فرو نمی‌آورد (ق: ۷؛ ش: ۲۷۰). شکوفه پیش از به زمین افتادن؛ دستار به زمین می‌زند (ق: ۸؛ ش: ۸۲). آز، باعث زرد رویی گل دستار می‌شود (ق: ۷؛ ش: ۳۲۶). بی‌غمان بر دستار خود، گل می‌زنند (ق: ۷؛ ش: ۳۶۰). سر بی‌دردان از لاله‌های دستار، دسته‌گل شده است (ق: ۷؛ ش: ۵۹۷). از شور عشق، گل بر سر دستار به وجد می‌آید (ق: ۷؛ ش: ۶۸۶). داغ لاله‌ای که به گوشه دستار می‌زنند از چشم شور (بد) نمک‌سود می‌شود (ق: ۸؛ ش: ۱۷۸).

کسی که در سر دار است نه به فکر دستارست و نه به فکر گل دستار (ق: ۸؛ ش: ۲۳۴). دستار سر بی‌مغزان از بسیاری گل‌های نرگس، چون کوزه نرگس شده است (ق: ۸؛ ش: ۳۲۸). برای دستار، طره‌ای بهتر از گل نیست (ق: ۸؛ ش: ۴۵۶). نمی‌شود از کسی که از گرانی گل گوشه دستار خود شکوه دارد؛ گله کرد (ق: ۹؛ ش: ۶۱). از بس غنچه به گوشه دستار می‌زنند که گل به دامان نمی‌رسد (ق: ۹؛ ش: ۲۳۵).

عاقبت گل دستار زندگی آشفته‌گیست (ق: ۹؛ ش: ۵۲۵). در وقت بهار، شکوفه دستار از سر می‌اندازد (قصیده). گل به دنبال رنگینی دستار است (متفرقات).

- وضعیت دستار بر سر: دستار را معمولاً بصورت قائم بر سر می‌نهادند؛ اما گاهی نیز برای تفاخر و تبختر، دستار را کج می‌نهادند: کج نهادن دستار، همانند آنست که از سر دیگر تهی، سرپوش را به یک جانب نهند (ق: ۳؛ ش: ۶۶۵).

دستار سر، بویژه دستار مستان، زود پریشان می‌شده است: جوش مغز باعث می‌شود؛ دستار پریشان شود (ق: ۱؛ ش: ۱۴۸). دستار چون کف دریا زود پریشان می‌شود (ق: ۱؛ ش: ۲۴۸).

شور عشق با پریشان کردن دستار از سر و نمی‌شود (ق: ۴؛ ش: ۲۵۸). باید به حال مستی که با دستار پریشان، ساحت میخانه را می‌روبد، رشک آورد (ق: ۴؛ ش: ۳۹۰).

عارفان، به سخن سرد پریشان نمی‌شوند؛ اما همانند دستار سر صبح پریشان خوداند (ق: ۵؛ ش: ۳۰۷). نه با ژولیدگی مو؛ کسی مجنون می‌شود و نه با پریشان کردن دستار کسی مست می‌گردد. (ق: ۶؛ ش: ۲۹۶).

چشمان مست معشوق، بر هم زدن جهان را آسان‌تر از آشفته کردن دستار می‌شمارد. (ق: ۶؛ ش: ۴۰۸). نه با ژولیدگی موی سر؛ کسی مجنون می‌شود و نه با پریشان کردن دستار کسی مست. (ق: ۶؛ ش: ۲۹۶). چشمان مست معشوق، بر هم زدن جهان را آسان‌تر از آشفته کردن دستار می‌شمارد (ق: ۶؛ ش: ۴۰۸). شور جنون، دستار را چون کف دریا پریشان می‌کند (ق: ۷؛ ش: ۵۶۱). کسانی که مغزشان از عشق پریشانست؛ از پریشانی دستار مُقید نیستند (ق: ۸؛ ش: ۸۹).

- **هنر و دستار:** بعضاً به جای کلاه، دستار را بر کوزه‌ای از گل نرگس (نرگس‌دان) می‌پیچیده‌اند: دستار سر بی‌مغزان از بسیاری گل‌های نرگس، چون کوزه نرگس شده است (ق: ۸؛ ش: ۳۲۸). بعضی به جای یک شاخه گل، دسته گلی بر دستار می‌نهادند؛ که نشانگر ذوق هنری دستار بندان بوده است: سر بی‌دردان از لاله‌های دستار، دسته گل شده است (ق: ۷؛ ش: ۵۹۷).

- **تلقی صائب از دستار:** در شعر صائب دستار، نماد و نشانه آشفته‌گی مغزی، بی‌خردی، بیدردی، بیغمی، بیمغزی، تعلق خاطر به دنیا، تعین، تن‌پروری، تهی مغزی، جلفی، خست، خودآرایی، دل‌بستگی، سبک‌سری، سبک مغزی، سیاه دلی، شیادی، ظاهرینی، غفلت، کوته‌بینی و مُردگی است: اهل دنیا مال را از جان عزیزتر دارند؛ ازین روی از دستار سر نمی‌گذرند (ق: ۲؛ ش: ۱۸۴). ترک دستار تعین، کام بخش است (ق: ۲؛ ش: ۴۵۸). علاقه ظاهرینان به دستار بیش‌تر از سر است (ق: ۳؛ ش: ۷۹).

کسانی که به دنیا تعلق خاطر دارند، از سر، راحت‌تر می‌گذرند تا از دستار (ق: ۳؛ ش: ۳۵۷). سبک مغزی که دستار را بر سر کج می‌کند انگار از سر دیگ تهی، سرپوش را به یک جانب می‌نهد (ق: ۳؛ ش: ۶۶۵). تنها چیزی که از زاهد شیاد بی‌مغز می‌توان دید فقط ریش و

جبه و دستار است (ق: ۳؛ ش: ۶۷۶). به سر بُردن با خودآرایانی که به طره دستار خود ناز می‌کنند؛ جنون آورست (ق: ۴؛ ش: ۱۵۶).

بزم می، گرانی تعین دستار را بر نمی‌تابد. در چنین بزمی باید دستار را رندانه از سرگشود (ق: ۴؛ ش: ۳۳۰). عشق را با خودآرایی کاری نیست؛ این عقلست که دستار می‌بندد (ق: ۴؛ ش: ۴۸۳). تعین بر سر آدمی، بلا می‌آورد؛ تا آنجا که زاهد در زیرگنبد دستار پهن می‌شود (ق: ۴؛ ش: ۴۹۶). خودنمایی عاقبتی ندارد، این موضوع را می‌توانی از پژمردگی گل دستار تحقیق کرد (ق: ۴؛ ش: ۷۳۶). حرف گفتن از دستار، نشانه سبک عقلیست (ق: ۵؛ ش: ۴۰). نظر مردم کوته‌بین بر لباس است؛ از این روی سر خود را فدای دستار نباید کرد (ق: ۵؛ ش: ۱۵). سر بی‌مغز با دستار؛ پنهان نمی‌شود (ق: ۵؛ ش: ۳۱۶). پرده غفلت زاهدان از دستار می‌افزاید (ق: ۵؛ ش: ۳۷۹). اگر زاهدان خشک، مُرده نیستند چرا تن به زیر گنبد دستار داده‌اند؟ (ق: ۶؛ ش: ۱۳۵). طره زرین دستار از سیاهی دل نمی‌کاهد (ق: ۶؛ ش: ۵۵۲). از آنجا که خودآریان جهان دچار چشم بد می‌شوند؛ همان بهتر که جامه و دستار نداشته باشند (ق: ۷؛ ش: ۸۴).

خودآرایی عاقبت ندارد؛ چنانکه گل برای رنگین کردن دستار به خون خویش می‌غلند (ق: ۷؛ ش: ۱۱۲). سبک‌روان، مغز را از سر خود وا می‌کنند و بی‌غمان بر سر دستار خود، گل می‌زنند (ق: ۷؛ ش: ۳۶۰). پُردردان پنجه خونین به سر می‌زنند و سر بی‌دردان از لاله‌های دستار، دسته گل شده است (ق: ۷؛ ش: ۵۹۷). بی‌مغزان در غم پیچیدن دستار مانده‌اند؛ اما پُر مغزان به پیچیدن سر از دستار، فارغ گشته‌اند (ق: ۷؛ ش: ۶۳۷). دستار نشانه تن پروریست (ق: ۷؛ ش: ۷۸۹).

باددستان، سر و دستار را آشنا به هم نمی‌بینند (ق: ۸؛ ش: ۲۴). دنیا همانند دستار تعین، کوه پُر برف و سردست (ق: ۸؛ ش: ۸۵). در صف آزادمردان، سخن گفتن از دستار، سبک مغزیست (ق: ۸؛ ش: ۴۲۴).

هرقدر آدمی در نظرها تهی مغز و سبک شود؛ علاقه‌اش به دستار افزون‌تر می‌شود (ق: ۸؛ ش: ۷۵۶). در جایی که عارفان سر در کنار مُطربان نهاده‌اند؛ دربند دستار سر بودن از بی مغزیست (ق: ۹؛ ش: ۲۶۸). آشفته‌گی مغزی مثل دستار نیست که زود از سر وا کرد (ق: ۹؛ ش: ۵۲۹).





ساقی برای نهادن تاجی از باده لعل بر سر مست؛ باید دستار از سر بردارد (ق: ۶؛ ش: ۴۲۹). رهن دستار برای گرفتن شراب صبحگاهی سزاوارترست (ق: ۶؛ ش: ۷۳۷). تا دستار را رهن صهبا نکنی؛ تیغ جوهر دار انسان از نیام بیرون نمی آید (ق: ۷؛ ش: ۱۱۳). بخشیدن دستار به می خوشگوار بهترست (ق: ۷؛ ش: ۲۵۳). سر مستان سماع نه نیازی به دستار ندارد (ق: ۷؛ ش: ۳۲۰).

ساغر کِشانِ داغِ جنون، منت دستار را نمی کشند (ق: ۸؛ ش: ۳۸). فلک، دستار مستان را به زمین می کشاند (ق: ۸؛ ش: ۲۰۲). سری که از می سبک شود؛ دستار بر سرش گران می گردد (ق: ۸؛ ش: ۳۶۸). آنکه پیر می فروش، دستارش را به گرو نستاند؛ بی حاصلست (ق: ۸؛ ش: ۴۴۹).

- زاهدان و دستار: کسوت زهاد از پیچیدن دستار است (ق: ۲؛ ش: ۲۷۲). تنها چیزی که از زاهد شیاد بی مغز می توان دید فقط ریش و جبّه و دستار است (ق: ۳؛ ش: ۶۷۶). کار صلاح، از گره عمامه زاهدان در گره افتاده است (ق: ۳؛ ش: ۶۷۸). زاهد از فرط سنگینی دستار در زیر گنبد آن پهن می شود (ق: ۴؛ ش: ۴۹۶). پرده غفلت زاهدان از دستار می افزاید (ق: ۵؛ ش: ۳۷۹). زاهدان خشک، در زیر گنبد دستار مرده اند (ق: ۶؛ ش: ۱۳۵). زاهدان در حالی به تعمیر دستار خود مشغولند که پنبه حلاج را به خون شسته اند (ق: ۶؛ ش: ۱۸۳). زاهدان از غرور؛ مُصحف (قرآن) زیر پا می گذارند و دستار عقل از سر جبرئیل، باز می کنند (ق: ۶؛ ش: ۲۱۸). حلاج، سر را در راه شناخت داد؛ اما زاهد در غم دستار مانده است (ق: ۶؛ ش: ۲۴۷). طره زرین دستار از سیاهی دل زاهد نمی کاهد (ق: ۶؛ ش: ۵۵۲). زاهدان خشک با گردن ضعیف زیر بار سنگین گنبد دستار می روند (قصیده).

- زنان و دستار: بر خلاف نوشته های سیاحان و جهانگردان اروپایی، دستار را فقط مردان به سر می بسته اند و صائب مردانی را که با وجود دستار سر، به رقص و پای کوبی می پرداخته اند؛ از جمله سر پوشیدگان و زنان پنداشته است: آنکه با دستار می رقصد؛ از سر پوشیدگانست (ق: ۴؛ ش: ۷۳۱). هر که در صف مردان، دستار تعین از سر وا نکند؛ کم تر از سر پوشیدگانست (ق: ۸؛ ش: ۳۷۸).

- شوریدگان و دستار: شعله مغزان، کاری با پیچش دستار ندارند(ق: ۲؛ ش: ۴۶۴). کسانی که مغزشان آشفته است؛ نمی‌دانند که دستار چیست (ق: ۲؛ ش: ۷۸۷). فقط شور جنون می‌تواند دستار چون ابر بلا را از سر دور سازد (ق: ۵؛ ش: ۳۲).

سر ارباب جنون از دستار؛ بی‌نیاز است (ق: ۵؛ ش: ۳۱۶). سرشوریده از دستار به سامان نمی‌شود (ق: ۵؛ ش: ۴۰۷). دستار بر سر دیوانه نمی‌ماند (ق: ۶؛ ش: ۵۲۷). اگر سری به شور عشق دارید، بی‌دستار باشید (ق: ۷؛ ش: ۵۶). در حلقه جنون نمی‌شود هم داغ به فرق داشت و هم منت دستار کشید (ق: ۸؛ ش: ۲۱۳). آشفته‌گی مغز مثل دستار نیست که زود از سر وا گردد (ق: ۹؛ ش: ۵۲۹).

- عارفان و دستار: زینت طره دستار، مانع سیر مُجرّدان (عارفان) است (ق: ۲؛ ش: ۴۶۱). ترک دستار تعین، کام بخش است (ق: ۲؛ ش: ۴۵۸). عارفان، به سخن سرد پریشان نمی‌شوند؛ اما همانند دستار سر صبح پریشان خوداند (ق: ۵؛ ش: ۳۰۷).

توفیق کلاه نم‌دین فقر، برای کسانی که طره دستار خود را نمایش می‌دهند؛ دست نمی‌دهد (ق: ۶؛ ش: ۴۴۵). کسانی که همت عالی دارند؛ غم دستار ندارند (ق: ۶؛ ش: ۴۴۹). سرگرم شدن به دستار، کار کسی است که افسری چون خورشید بر سر نداشته باشد (ق: ۶؛ ش: ۵۰۷). تجردی که انسان را در نظرها سبک سازد؛ بهتر از لرزیدن بر دستار است (ق: ۷؛ ش: ۷۵۴).

هر حجاب بینشی که بر پرده ظاهر می‌شود زیر سر دستارست (ق: ۷؛ ش: ۷۸۵). کسی که از خرقه ناموس به در آمده، بر بالای دار، منت از دستار نمی‌کشد (ق: ۸؛ ش: ۳۸). در جایی که عارفان سر در کنار مُطربان نهاده‌اند؛ در بند دستار سر بودن از بی‌مغزی است (ق: ۹؛ ش: ۲۶۸).

- عاشقان و دستار: جوش مغز، سر عاشق را بی‌دستار می‌سازد (ق: ۱؛ ش: ۳۸۳). شور عشق با دستار پریشان از سر و نمی‌شود (ق: ۴؛ ش: ۲۵۸). عشق را با خودآرایی و دستار کاری نیست (ق: ۴؛ ش: ۴۸۳). عشق، هر آن از سر، دستار می‌گیرد (ق: ۴؛ ش: ۵۷۷).

آتش رخسار معشوق، سر بسیاری را بی‌دستار می‌کند (ق: ۴؛ ش: ۶۷۱). عاشقان روی زرد، نمی‌توانند مثل بی‌غمان طره دستارشان را زرین کنند (ق: ۷؛ ش: ۶۴۹).

عاشقان از پریشانی دستار مُقید نیستند (ق: ۸؛ ش: ۸۹). سرگرم عشق از غم دستار فارغست (ق: ۸؛ ش: ۲۱۶).

- فقرا و دستار: فقرا، کلاه از دستار می‌سازند (ق: ۲؛ ش: ۷۰۵).

- گدایان و دستار: گدایان، فارغ از غم دستاراند (ق: ۵؛ ش: ۳۱۳).

ج) مشاهدات اجتماعی صائب از رفتار و آداب و مسائل روزمرهٔ کوچه و بازار از دستار:

هرکسی در بازار، دستار را به آیینی دیگر می‌بندد (ق: ۱؛ ش: ۵۵). دستار زود پریشان می‌شده است (ق: ۱؛ ش: ۱۴۸؛ ق: ۱؛ ش: ۲۴۸). اهل دنیا مال را از جان عزیزتر می‌داشته‌اند؛ ازین روی از دستار سر نمی‌گذرند (ق: ۲؛ ش: ۱۸۴).

در سر دار از دستار گذشتن آسان بوده است (ق: ۲؛ ش: ۶۹۱). علاقهٔ ظاهرینان به دستار بیش‌تر از سر بوده است (ق: ۳؛ ش: ۷۹). کسانی که به دنیا تعلق خاطر دارند، از سر، راحت‌تر می‌گذشته‌اند تا از دستار (ق: ۳؛ ش: ۳۵۷). مرغ دست‌آموز در گوشهٔ دستار مردم سیر می‌کرده است (ق: ۴؛ ش: ۲۱). خودنمایی گل بر سر دستار، بیش‌تر معلوم می‌شده است (ق: ۴؛ ش: ۷۰۹).

خودنمایی عاقبتی نداشته است، این موضوع از پژمردگی گل دستار قابل تحقیق بوده است (ق: ۴؛ ش: ۷۳۶). گلی که رنگ بیش‌تری داشت؛ بیش‌تر به گوشهٔ دستار می‌آمد (ق: ۴؛ ش: ۷۹۶). غریبان؛ حوصلهٔ پیچیدن دستار را نداشته‌اند (ق: ۷؛ ش: ۳۸۲).

مشغول شدن به آرایش دستار، سر آدمی را چون تکمهٔ پیراهن خجالت، قرمز می‌کرده است (ق: ۸؛ ش: ۲۲). نگاه کردن به بلندی بسیار، موجب افتادن دستار از سر می‌شده است (ق: ۹؛ ش: ۱۸۶). در فصل بهار باید دستار از سر برگرفت (ق: ۲؛ ش: ۵۸۷).

به سر بُردن با خودآرایانی که به طرهٔ دستار خود ناز می‌کنند؛ جنون آورست (ق: ۴؛ ش: ۱۵۶). برای رها کردن مغز از آشوب، کفایت دستار بلا را از سر واکرد (ق: ۴؛ ش: ۲۰۱).

حرف گفتن از دستار، نشانهٔ سبک عقلیست (ق: ۵؛ ش: ۴۰). دستار، موجب سبکباریست؛ اما فکر بیرون کردن دستار از سر نیز، کار آسانی نیست (ق: ۵؛ ش: ۱۳۰). نظر مردم کوتاه‌بین بر لباس است؛ از این روی سر خود را فدای دستار نباید کرد (ق: ۵؛ ش: ۱۵۰). توصیه‌های صائب در مورد دستار: اگر از سر نمی‌توانید بگذرید؛ دست کم دستار از سر بکشایید (ق: ۵؛

ش: ۴۵۷). ژولیده مویی بهتر از آنست که به بال طرّه دستار پرید (ق: ۶؛ ش: ۵۳). اگر سری به شور عشق دارید، بی دستار باشید (ق: ۷؛ ش: ۵۶).

تجرّدی که انسان را در نظرها سبک سازد؛ بهتر از لرزیدن بر دستار است (ق: ۷؛ ش: ۷۵۴). باددستان، سر و دستار را آشنا به هم نمی‌بینند (ق: ۸؛ ش: ۲۴). غم دستار نمی‌گذارد، حواس انسان جمع شود (ق: ۸؛ ش: ۱۹۱). کسی ترک دستار می‌کند که پیش‌تر بساط شید و زرق را بر چیده باشد (ق: ۸؛ ش: ۲۴۹).

اول باید دهان را از بدگویی مردم پاک کرد؛ سپس برگوشه دستار خود مسواک زد (ق: ۸؛ ش: ۴۵۷). هرکه دستارت از سر برگیرد؛ باید به پایش سر افکند (ق: ۸؛ ش: ۴۷۷). تا ممکن است دستار صبح را جامه احرام ساخت؛ نباید آن را کفن ساخت (ق: ۸؛ ش: ۷۸۵). توقع مغز تحقیق از ارباب عمایم؛ و مغز از دستارندان، بی‌فایده است (ق: ۹؛ ش: ۱۱۰). کسانی که به جای طرّه دستار در سر عقل دارند؛ روزی از اینکه به فکر ظاهرآرایی نیفتاده‌اند؛ «به غلط کردم گفتن»؛ می‌افتند (ق: ۹؛ ش: ۳۴۱). خنده، دستار را از سر عقل می‌رباید (قصیده).

- **تمثیل و دستار:** در شعر صائب، مصاریع برجسته‌ای وجود دارد که یا بعنوان تمثیل کاربرد داشته است؛ یا قابلیت قرار گرفتن در ردیف تمثیل‌های پُر مغز و نغز زبان فارسی را دارد؛ از آن جمله است: نهان در پیچش دستار نتوان کرد کاکُل را (ق: ۱؛ ش: ۳۸۸) دیده خورشید نتوان بست با دستار صبح بست (ق: ۲؛ ش: ۸)؛ به دل پاک نظر کن نه به دستار سفید (ق: ۲؛ ش: ۶۴۴)؛ کار با عمامه و دور شکم افتاده است (ق: ۴؛ ش: ۱۳۵)؛ خوشا مستی که در میخانه بی دستار می‌باشد (ق: ۴؛ ش: ۳۹۰)؛ پریشان می‌شود گل عقل تا دستار می‌بندد (ق: ۴؛ ش: ۴۸۴)؛ سر شوریده ز دستار به سامان نشود (ق: ۵؛ ش: ۴۰۷)؛ فریب گوشه دستار اعتبار مخور (ق: ۵؛ ش: ۶۸۸)؛ گر سری داری به شور عشق بی دستار باش (ق: ۷؛ ش: ۵۶)؛ باد دستان سر و دستار بهم نشناسند (ق: ۸؛ ش: ۲۴)؛ کوه برفی ست ز دستار تعین عالم (ق: ۸؛ ش: ۸۵)؛ سرگرم عشق از غم دستار فارغست (ق: ۸؛ ش: ۲۱۶)؛ سر سبک چون شد ز می دستار می‌گردد گران (ق: ۸؛ ش: ۳۶۸)؛ مغز تحقیق ز ارباب عمائم مطلب (ق: ۹؛ ش: ۱۱۰)؛ نیست در سر چون خرد دستار بر سر گو مباحش (ق: ۹؛ ش: ۲۳۶)؛ آنچه در سر نتوان یافت ز دستار موجو (ق: ۹؛ ش: ۲۳۸)؛ آشفستگی بود گل دستار زندگی (ق: ۹؛ ش: ۵۲۵).

- باورهای اجتماعی و عامیانه در مورد دستار: در بهار باید دستار را سوزاند یا در وجه می داد (ق: ۱؛ ش: ۵۶). گل گوشه دستار، از نسیم نوبهار آشفته نمی شود (ق: ۱؛ ش: ۲۴۸)؛ اگر به صورت دیبا نگاه تلخ کنید، گل دستار رنگ می بازد (ق: ۵؛ ش: ۶۰۰)؛ از آنجا که خودآریان جهان دچار چشم بد می شوند؛ همان بهتر که جامه و دستار نداشته باشید (ق: ۷؛ ش: ۸۴)؛ داغ لاله ای که به گوشه دستار می زنند از چشم شور (بد) نمک سود می شود (ق: ۸؛ ش: ۱۷۸). فلک، دستار مستان و دامن اطفال را به زمین می کشاند (ق: ۸؛ ش: ۲۰۲).

### نتیجه گیری

بررسی دستار، در دیوان صائب تبریزی، نشان می دهد که دستار یکی از بارزترین و شاخص ترین جلوه های فردی، قومی و از مصادیق هویت فرهنگی طبقات مختلف مردان در عصر صفوی است. این سرپوش، مختص مردان بوده و زنان، حق گذاشتن دستار را بر سر نداشته اند و اگر فردی با دستار سر، به رقص و پای کوبی می پرداخته در چشم مردم، جلف و سبک، می نموده است. دستار پیچی، کسوتی است که برخی از آن، ارتزاق می کرده اند و بعضی نیز دستار سر خویش را به دست خود می پیچیده اند.

رنگ دستار در شعر صائب سفید گزارش شده است. از جنس دستار سخنی به میان نیامده است. شکل دستار معمولاً به صورت گنبد بوده است. اندازه دستار برحسب جایگاه و منزلت اجتماعی متفاوت بوده است. عالمان و زاهدان بزرگ ترین دستار را داشته اند. نوع پیچش دستار در هر راسته و بازاری فرق می کرده است. دستار اهل عمائم و ژهاد از پیچه های بیش تری برخوردار بوده است.

دستار را گرد کلاه و بعضاً به دور کوزه می پیچیده اند. دستار بخش های مشخصی چون طره و طرف داشته است. طره دستار برای گل آرای و طرف دستار، بیش تر برای زدن پر مورد استفاده قرار می گرفته است.

گل های مورد استفاده در طره دستار، متنوع و بیش تر از گل های رنگارنگ فصل بهار بوده است که در عین رنگینی، دوامی نداشته اند. در دوران زندگانی صائب، داشتن یا نداشتن دستار، نماد تعیین و تشخیص و وجه متمیزه دارا و ندار بوده است. بینوایان و گدایان از فرط

نداری دستار به سر نمی‌بسته‌اند؛ اما آزادگان به خاطر مشرب فکری از بستن دستار طفره می‌رفته‌اند. عاشقان مقید به بستن دستار نبوده‌اند و عارفان جریده‌رو، دستار را مانع سلوک و دام راه می‌پنداشته‌اند. مستان تعلق خاطری به دستار نداشتند و آنرا به آسانی در گرو باد می‌گذاشتند.

از نظر صائب، دستار نماد خودآرایی، خودنمایی، سبک‌سری و بی‌خردی، ریاکاری و فریب‌کاری و دست‌مایه زرق و شید زهاد بوده است. مشاهدات اجتماعی صائب از زندگی روزمره مردم، از حیث باورهای عامیانه و اجتماعی به شناخت هر چه بهتر خلق و خوی، رفتار و عادت‌های فردی و اجتماعی مردان عصر صفوی کمک می‌کند. این تحلیل اجتماعی در شعر صائب، می‌تواند نقش شعر و ادبیات را بعنوان ارزنده‌ترین اسناد مکتوب و قابل استناد، در مطالعات ادبی، اجتماعی، تاریخی، بویژه مردم‌شناسی نشان دهد.

## منابع

### کتاب‌ها

- اولثاریوس، آدام (۱۳۶۳) سفرنامه آدام اولثاریوس، ترجمه احمد بهپور، تهران: ابتکار.
- بی نام (۱۳۷۲) حدود العالم من المغرب الى المشرق، با تعلیقات مینورسکی، به اهتمام مریم میر احمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: دانشگاه الزهرا (س).
- بی نام (۱۳۹۰) هزار و یک شب، ۴ ج، ترجمه مرتضی مرعشی پور، تهران: نیلوفر.
- تاجیک، محمد رضا (۱۳۸۴) روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان، تهران: فرهنگ گفتمان.
- ذزی، ر.پ.آ (۱۳۴۵) فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه حسینعلی هروی، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران.
- دانشنامه ایرانیکا (۱۳۸۲) پوشاک در ایران زمین، ترجمه پیمان متین، تهران: امیرکبیر.
- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (۱۳۸۰) ج ۱۰، ایران، فصل دوم، تاریخ، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- درج ۴ (۱۳۹۲) بزرگ‌ترین کتابخانه الکترونیک شعر و ادب فارسی، تهران: مؤسسه فرهنگی مهر ارقام ایرانیان.
- دلاواله، پتیرو (۱۳۷۵) سفرنامه پترو دلاواله، ترجمه شعاع الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۵) فرهنگ متوسط دهخدا (۲ جلدی)، به کوشش غلامرضا ستوده، ایرج مهرکی، اکرم سلطانی؛ زیر نظر جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران (مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران).
- شاردن، ژان (۱۳۴۹) سیاحت‌نامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، ۱۰ ج، ج ۴، تهران: امیرکبیر.
- شهشهبانی، سهیلا (۱۳۷۴) تاریخچه پوشش سر در ایران، تهران: مُدبَر.

- قاسم عبده، قاسم، (۱۳۹۶) تاریخ سیاسی و اجتماعی دوره پادشان مملوکی، ترجمه بهزاد مفاخری، تهران: سروش.
- کاظمی، خدیجه (۱۳۸۸) آرایش و پوشش زنان از عهد مغول تا پایان دوره قاجار، تهران: اندیشه زرین.
- گودرزی، حسین (۱۳۸۴) جامعه‌شناسی هویت در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- متین، پیمان (۱۳۸۳) پوشاک ایرانیان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۹) خلیه‌المتقین، تهران: نشر لقمان.
- مؤعین، محمد (۱۳۷۱) فرهنگ فارسی، جلد دوم، تهران: امیر کبیر.
- میدانی، احمد بن محمد (۱۳۶۶) مجمع الامثال، ۲ ج، مشهد: آستان قدس رضوی.
- Ettinghausen, R (1972) From Byzantium to Sasanian Iran and the Islamic World. Leiden.
- Muhammad Haydar (1970) A History of the Moghuls of Central Asia, tr. E.D. Ross, repr. New York.

#### مقالات

- آشنا، حسام‌الدین و روحانی، محمدرضا (۱۳۸۹) هویت فرهنگی ایرانیان از رویکرد های نظری تا مؤلفه‌های بنیادی، تحقیقات فرهنگی ایرانیان، دوره ۳، شماره پیاپی ۴، صص ۱۵۷-۱۸۴.
- آقابیگی، فرامرز (۱۳۹۲) پوشاک زنان کُرد ایران در سفرنامه‌های دوره صفوی تا پایان پهلوی، مطالعات ایرانی، سال دوازدهم، شماره ۲۳، صص ۲۰-۱.
- جعفرپور، علی و نوری، مهرداد (۱۳۸۵) وضعیت پوشاک زنان در عصر صفوی با تکیه بر سفر نامه نویسان فرنگی، مسکویه، شماره ۵، صص ۴۹-۶۴.
- شریعت‌زاده، علی اصغر (۱۳۶۹) پوشش بارزترین نشانه فرهنگی، میراث فرهنگی،



سال اول، شماره اول، صص ۴۳-۴۰.

- مونسى سُرّخه، مریم (۱۳۹۶) لباس و هویت: ابعاد هویت فرهنگی در لباس ایرانی، جلوه هنر، شماره ۴۴، صص ۱۱۹-۱۰۷.
- یوسف پور، سیوگل و فیاض انوش، ابوالحسن (۱۳۹۵) بررسی تاریخی پوشش سردر عصر تیموریان، تاریخنامه خوارزمی، شماره ۱۳، صص ۲۲۵-۱۸۹.

